

راهبرد "اتحاد پیرامونی" رژیم صهیونیستی و نظریه موازنه تهدید در روابط بین‌الملل

مجید عباسی^۱
امیر قیاسی^۲
زهرا باباجانی‌پور^۳

چکیده: اعلام تأسیس رژیم صهیونیستی در ۱۴ می ۱۹۴۸، واکنش و مخالفت شدید کشورهای عربی را در پی داشت و اتحاد اعراب و آغاز جنگ‌های اعراب و اسرائیل امنیت و بقای این رژیم تازه تأسیس را مورد تهدید جدی قرار داد. این وضعیت، سبب شد رژیم صهیونیستی برای خروج از انزوا و مقابله با اعراب، اقدامات و راهبردهای متفاوتی را درپیش بگیرد. شدت‌یابی بحران بین اعراب و رژیم صهیونیستی بعد از به قدرت رسیدن عبدالناصر، جنگ ۱۹۵۶ سوئز و وحدت سوریه و مصر، امنیت این رژیم را بیش از پیش کاهش داد. دیوید بن‌گوریون نخست‌وزیر وقت این رژیم (۱۹۶۳-۱۹۵۵)، راهبردی تحت عنوان "اتحاد پیرامونی" که بر اتحاد و برقراری روابط با کشورهای مسلمان غیرعرب نظیر: ایران، ترکیه و اتیوپی مبتنی بود را طراحی و در اولویت سیاست خارجی خود قرار داد. این پژوهش در پی بررسی علل و اهداف اتخاذ راهبرد اتحاد پیرامونی براساس تئوری "موازنه تهدید" استفن والت که یکی از نظریه‌های روابط بین‌الملل است، می‌باشد و درصدد پاسخ به این سؤال اصلی است که چرا رژیم صهیونیستی راهبرد اتحاد پیرامونی را به عنوان مبنای اساس حفظ امنیت و بقای خود برگزیده است؟

واژگان کلیدی: قدرت، مجاورت، نیت تهاجمی، موازنه تهدید، اتحاد پیرامونی، امنیت، بقا.

۱. دکتر مجید عباسی، استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی majid_Abbasi@gmail.com

۲. آقای امیر قیاسی، دانش‌آموخته مقطع کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی

۳. خانم زهرا باباجانی‌پور، دانش‌آموخته مقطع کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی

مقدمه

با اعلام تأسیس رژیم صهیونیستی، کشورهای عربی با تشکیل این رژیم در فلسطین به مخالفت برخاسته و با تأکید بر نامشروع و غیرقانونی بودن آن و نیز برای حمایت از فلسطین و تلاش در جهت آزادسازی سرزمین‌های اشغالی با یکدیگر متحد شده و به رژیم صهیونیستی حمله کردند. مبارزات گروه‌های فلسطینی با رژیم صهیونیستی در سطح داخلی، اتحاد و همکاری‌های نظامی صورت گرفته بین کشورهای عربی در قبال این رژیم، وقوع کودتای افسران آزاد در مصر در سال ۱۹۵۲ و روی کارآمدن جمال عبدالناصر و تأکید بر پان‌عربیسم، هم‌پیمانی مصر با شوروی و ضدیت با غرب، وحدت مصر و سوریه و جنگ‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۵۶ اعراب و اسرائیل و مواضع ضداسرائیلی بسیاری از کشورها و مجامع بین‌المللی، مهم‌ترین تهدیداتی بود که موجودیت و بقای رژیم نوپای صهیونیستی را تهدید کرده و موجبات انزوای آن را در منطقه و نظام بین‌الملل فراهم آورده بود.

بنابراین، سران این رژیم با استفاده از راهبردها و تاکتیک‌های متعدد درصد برآمدند تا بقا و امنیت خود را تضمین کرده و آن را از انزوا خارج سازند. تلاش برای برقراری روابط گسترده با کشورهای غربی، طرح اقدام برای ادغام در کشورهای خاورمیانه از سوی موشه شاروت (شرتوک) اولین وزیر امور خارجه و دومین نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی، تعیین گزینه هسته‌ای-تسلیحاتی و تلاش برای دستیابی به سلاح‌های شیمیایی و هسته‌ای و نیز طراحی و اجرای "راهبرد اتحاد پیرامونی" توسط دیوید بن‌گوریون در دهه ۱۹۵۰ از جمله این تلاش‌ها بود.

رهبران رژیم صهیونیستی تلاش‌های فراوانی برای برقراری روابط با کشورهای اسلامی و به‌ویژه کشورهای غیرعرب منطقه در راستای اجرای راهبرد اتحاد پیرامونی نمودند. این راهبرد قریب سه دهه یعنی تا سال ۱۹۷۹ به صورت جدی در اولویت سیاست خارجی رژیم صهیونیستی قرار داشت. اهمیت این راهبرد برای رژیم صهیونیستی به اندازه‌ای است که با وجود از دست دادن ایران (با وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ و قطع روابط با اسرائیل) به عنوان یکی از محورهای اصلی این راهبرد، همچنان از سوی این رژیم پیگیری می‌شود. بنابراین، در این پژوهش درصدد پاسخ به این پرسش‌های اصلی هستیم که چرا دیوید بن‌گوریون دکتترین اتحاد پیرامونی را مطرح کرد و این راهبرد برای رسیدن به چه اهدافی طراحی شد و چرا اکنون نیز اساس و مبنای بقا و حفظ امنیت این رژیم است؟

در پاسخ به پرسش‌های فوق، فرضیه اصلی این پژوهش عبارت است از این که: دیوید بن‌گوریون به خاطر وجود چهار متغیر تهدیدزای مطرح شده توسط استفن والت

یعنی؛ قدرت، مجاورت، قابلیت تهاجمی و نیت تهاجمی (کشورهای عربی)، راهبرد اتحاد پیرامونی را با هدف ایجاد "موازنه تهدید" در قبال دول عربی، برای حفظ بقا، افزایش امنیت و خروج رژیم صهیونیستی از انزوا در منطقه طرح‌ریزی و به اجرا درآورد و با توجه به تداوم متغیرهای فوق، این دکترین همچنان دوام داشته است. برای پاسخ به پرسش‌ها و بررسی فرضیه اصلی، ابتدا نظریه موازنه تهدید و چهار متغیر تهدیدزا برای رژیم صهیونیستی یعنی؛ قدرت، مجاورت، قابلیت تهاجمی و نیت تهاجمی کشورهای عربی مورد بررسی قرار خواهند گرفت. سپس، دکترین اتحاد پیرامونی و اهدافی که رژیم صهیونیستی از اجرای آن دنبال می‌کرد توضیح داده خواهد شد تا تطبیق و تحلیل آن با نظریه موازنه تهدید صورت بگیرد. در نهایت نیز چگونگی پی‌گیری راهبرد اتحاد پیرامونی توسط رژیم صهیونیستی پس از سقوط رژیم شاه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱. موازنه تهدید در روابط بین‌الملل

تا اوایل قرن بیست‌ویکم نظریه موازنه قوای رئالیست‌ها قدیمی‌ترین نظریه برای تبیین روابط بین قدرت‌ها و یکی از نظریه‌های مهم در روابط بین‌الملل محسوب می‌شد. اما وقایعی نظیر فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان نظام دوقطبی، تبدیل شدن ایالات متحده آمریکا به تنها ابرقدرت نظام بین‌الملل و نیز عدم شکل‌گیری موازنه در برابر آن تا اواخر قرن بیستم، سبب شد تا کاربرد و قدرت تبیین نظریه موازنه قوا توسط بسیاری از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل مورد تردید قرار گیرد و انتقادهایی از سوی آن‌ها بر این نظریه وارد شود. چرا که بعد از فروپاشی شوروی، ایالات متحده به قدرتمندترین دولت در نظام بین‌الملل تبدیل شد اما تمایلات جدی برای ایجاد موازنه علیه این قدرت از سوی دیگر قدرت‌ها مشاهده نشد.

عدم تحقق فرضیه موازنه قوا علیه ایالات متحده پس از جنگ سرد، یکی از متفکران نظریه نئورئالیسم که بعدها به نئورئالیسم واقع‌گرا معروف شد، به نام استفن والت^۱ را به‌سوی جایجایی نقطه تمرکز واقع‌گرایی از موازنه قدرت^۲ به موازنه تهدید^۳ سوق داد. او معتقد است که غیرعادی بودن عدم موازنه دولت‌ها در برابر آمریکا، هنگامی که تمرکز را نه بر قدرت بلکه بر تهدید بگذاریم از بین می‌رود. بنابراین، به اعتقاد وی قدرت‌ها در مقابل افزایش قدرت سایرین دست به موازنه نمی‌زنند؛ در مقابل، آن‌چه

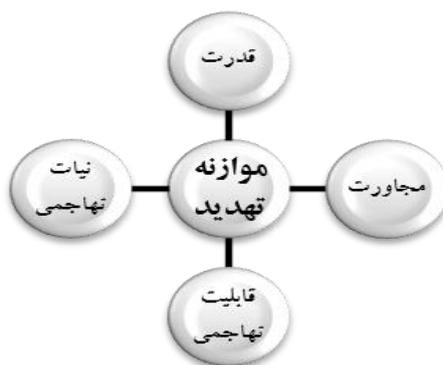
1. Stephen Walt
2. Balance of Power
3. Balance of Threat

باعث می‌شود کشورها به توازن روی آورند، میزان تهدیدی است که درک می‌کنند. از نظر دولت‌ها در مقابل درک تهدید دو نوع سیاست را در پیش می‌گیرند، اول آن که کشور یا کشورهایی که مورد تهدید واقع شده‌اند به خاطر وجود تهدید و براساس اصل توازن تهدید به توازن دست می‌زنند و یا این که کشور و یا کشورهای مورد تهدید سیاست همراهی را در پیش می‌گیرند، یعنی به منظور حفظ بقا و تأمین امنیت خود با طرف تهدیدکننده متحد می‌شوند. در رابطه با حالت نخست، دولت معتقد است در شکل‌گیری یا عدم شکل‌گیری موازنه در برابر قدرت یا قدرت‌های برتر، علاوه بر متغیر قدرت (توانایی)، سه متغیر دیگر نیز تأثیرگذار هستند. او استدلال می‌کند ائتلاف‌های توازن‌دهنده در قبال تهدید شکل می‌گیرند؛ تهدیداتی که می‌توانند از قدرت (توانایی)، مجاورت، قابلیت‌های تهاجمی و نیت تهاجمی نشأت بگیرند. موارد یاد شده به مثابه متغیرهای مستقلی انگاشته می‌شوند که تغییر در هر یک، دیگر دولت‌ها را به احتمال فراوان به احساس تهدید و اتخاذ اقدامات موازنه‌ای می‌کشاند (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۱).

آنچه در روابط میان دولت‌ها حائز اهمیت است برداشت آن‌ها از یکدیگر به عنوان تهدید است نه صرف میزان قدرت هر یک از آن‌ها. دولت‌ها در برابر آن دسته از دولت‌هایی دست به موازنه می‌زنند که تهدیدی فوری نسبت به موجودیت یا منافع آن‌ها باشند. در برابر قدرت تهدیدگر اغلب سیاست موازنه در پیش گرفته می‌شود که به معنای اتحاد دولت‌ها در مقابل دولتی است که آن‌ها را تهدید می‌کند. هرگاه دولت‌ها قوی‌تر باشند و یا احتمال جلب حمایت دیگر متحدان خود را بیشتر بدانند و هر قدر که دولت مقابل متجاوزکارتر تلقی می‌شود، احتمال این که سیاست موازنه را در پیش گیرند بیشتر می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۱۳۵). دولت با تأکید بر متغیر قدرت توضیح می‌دهد که دولت‌های قدرتمند در اساس برای دیگران تهدید محسوب می‌شوند؛ زیرا نمی‌توان تضمینی در برابر نحوه استفاده آن‌ها از قدرت‌شان داشت. به موازات افزایش قدرت آن‌ها، دیگران در مورد احتمال سوءاستفاده آن‌ها از قدرت‌شان نگران خواهند شد. بر این اساس، افزایش قدرت یک دولت به افزایش احساس تهدید از سوی دیگران و اتخاذ اقدامات موازنه‌ای می‌انجامد؛ از این رو وی قدرت را یکی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری موازنه می‌داند ولی نه تنها عامل. دیگر متغیر مؤثر در ایجاد موازنه از دید دولت متغیر مجاورت (موقعیت و نزدیکی جغرافیایی) می‌باشد. وی ظرفیت تهدیدزایی را با فاصله جغرافیایی در رابطه معکوس می‌داند. به‌گونه‌ای که دولت‌های مجاور قادر به ایجاد تهدیدات بزرگ‌تری هستند (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۳). از نظر وی کشورها تهدید را هر اندازه که نزدیک‌تر باشد، به شکل بیشتر و بهتری درک می‌کنند. به‌گونه‌ای که هر چه فاصله جغرافیایی دولت‌ها نزدیک‌تر باشد (در نتیجه ترس دولت‌ها نسبت به یکدیگر به‌واسطه

هم‌جواری) نسبت به هم تهدیدزاتر خواهند بود و احتمال اتخاذ اقدامات موازنه‌ای بازیگران بیشتر خواهد شد و هر چه فاصله آن‌ها از یکدیگر بیشتر باشد تهدیدزایی (و ترس) آن‌ها نسبت به یکدیگر کمتر خواهد بود و احتمال اتخاذ اقدامات موازنه‌ای بازیگران کمتر خواهد شد.

متغیر سوم از دید والت قدرت تهاجمی دولت‌ها می‌باشد. بدین معنی که در صورت ثابت ماندن دیگر متغیرها، دستیابی دولت‌ها به توانایی نظامی ویژه یا توانایی سیاسی خاص، مانند ایدئولوژی یا گفتمان دامن‌گستر آن‌ها را تهدیدزاتر و ثبات سیاسی و انسجام سرزمینی دولت‌های قدرتمند دیگر را با مخاطره مواجه می‌کند، در نتیجه اگر دولتی با منابع مادی وسیع به چنین توانمندی‌های تهاجمی‌ای دست یابد سایر دولت‌ها احتمالاً به موازنه روی خواهند آورد (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۴). در رابطه با این متغیر باید گفت که بین قدرت تهاجمی و میزان تهدید ارتباط مستقیمی وجود دارد، یعنی هر اندازه میزان توانایی نظامی یک کشور بیشتر باشد میزان نگرانی و تهدید دیگر دولت‌ها نسبت به آن به همان میزان افزایش می‌یابد (Jervis, 2008: 110-117). از نگاه والت چهارمین متغیر تأثیرگذار در ایجاد موازنه، نیت تهاجمی دولت‌هاست. این متغیر مبین آن است که هرچه از نظر دیگران نیت تهاجمی قدرتی آشکارتر باشد احتمال بیشتری وجود دارد که آن‌ها به موازنه روی آورند. منطق حاکم بر این رفتار نیز روشن است؛ زیرا متقاعد و راضی ساختن دولت توسعه‌طلب مهاجم، دشوار و پرهزینه است و دیگران را به ائتلاف جهت متوقف کردن آن ناگزیر می‌کند (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۵).



مدل مفهومی - چهار متغیر تهدیدزای شکل‌دهنده موازنه تهدید

بنابراین، هر اندازه که نقش این متغیرها در رابطه با بازیگران نظام پررنگ‌تر باشد، یعنی با افزایش قدرت، نزدیکی جغرافیایی، قابلیت تهاجمی و نیت تهاجمی یک یا چند

دولت، دیگر بازیگران احساس عدم امنیت بیشتری خواهند کرد و آن دولت یا دولت‌ها را تهدید قلمداد کرده و در نتیجه، احتمال ایجاد اتحاد (به واسطه تهدید ایجاد شده) بین بازیگران برای از بین بردن تهدید و برقراری توازن در برابر تهدیدات شکل گرفته بیشتر خواهد شد و هر اندازه که نقش این متغیرها کم‌رنگ‌تر باشد، یعنی با کاهش قدرت، قابلیت تهاجمی، نیت تهاجمی و نزدیکی جغرافیایی یک یا چند دولت، دیگر بازیگران احساس امنیت بیشتری کرده و در نتیجه، احتمال ایجاد موازنه کمتر خواهد شد.

۲. متغیرهای تهدیدزای رژیم صهیونیستی

امروزه در ادبیات سیاسی از رژیم صهیونیستی به عنوان امنیتی‌ترین موجودیت سیاسی در میان واحدهای بین‌المللی یاد می‌شود. غیرقانونی و غیرمشروع دانستن موجودیت رژیم صهیونیستی از سوی بسیاری از کشورها، خصوصاً کشورهای اسلامی و عربی، وجود ویژگی‌های متمایز این رژیم از نظر ماهیتی، تاریخی، مذهبی و فرهنگی نسبت به دیگر کشورهای خاورمیانه و مهم‌تر از همه قرار گرفتن آن در خاورمیانه و در دل کشورهای عربی که هنوز از سوی خیلی از آن‌ها رسماً مورد شناسایی قرار نگرفته سبب شده است که از زمان اعلام موجودیت در سال ۱۹۴۸ تهدیدهای زیادی متوجه آن شود. رژیم صهیونیستی از آن زمان تاکنون تلاش نموده با استفاده از راهبردهای متعدد این تهدیدها را خنثی کرده و موجودیت و بقای خود را حفظ نماید. واکنش اعراب نسبت به اعلام تأسیس رژیم صهیونیستی و حمله به این رژیم از سوی آن‌ها، همواره یکی از مهم‌ترین تهدیدها برای رژیم صهیونیستی بوده است. بنابراین، با توجه به آنچه که استغن‌والت در نظریه موازنه تهدید مطرح کرده است، به بررسی متغیرهای تهدیدزا برای رژیم صهیونیستی می‌پردازیم.

۲-۱. توانایی کشورهای عربی در برابر رژیم صهیونیستی

اگرچه حمایت‌های ایالات متحده و کشورهای اروپایی از رژیم صهیونیستی و ارسال ادوات نظامی و کمک‌های تسلیحاتی به این رژیم از سوی این کشورها، منجر به شکست اعراب در جنگ ۱۹۴۸ شد، اما تلاش کشورهای عربی در جهت خرید تسلیحات و مدرن‌سازی ارتش خود و ائتلاف آن‌ها علیه این رژیم، موازنه قوا را در منطقه به سود اعراب تغییر داد. کشورهای مصر و عربستان در آن زمان از جمله کشورهای قدرتمند خاورمیانه بودند که قدرت و توان نظامی و اقتصادی آن‌ها قابل مقایسه با رژیم نوپای صهیونیستی نبود. کشور مصر با روی کار آمدن جمال عبدالناصر و گرایش به بلوک شرق و به خاطر روابط گسترده اقتصادی، سیاسی و نظامی با اتحاد جماهیر شوروی و

برخورداری از حمایت‌های این کشور به یکی از کشورهای قدرتمند عربی تبدیل شد که داعیه رهبری جهان عرب را داشت، به‌ویژه این که این کشور در منازعات اعراب و اسرائیل و نیز در ایجاد ائتلاف کشورهای عربی علیه رژیم صهیونیستی نقش برجسته‌ای ایفا کرد. روابط مصر و شوروی از دهه ۱۹۶۰ به بعد رو به گسترش نهاد و ارسال تسلیحات به این کشور از سوی شوروی افزایش یافت. به عنوان مثال، پس از جنگ ۱۹۶۷، شوروی ۶۵ جنگنده میگ ۲۱ و ۹۳ فروند میگ ۱۷ به مصر فرستاد. آلمان شرقی و یوگسلاوی نیز به تبعیت از شوروی قراردادهای نظامی متعددی با مصر امضا کردند (الشرع، ۱۹۹۶: ۵۱۹-۵۱۸). بدین ترتیب، تحرکات سایر کشورهای عربی نیز جدی‌تر شد و کمک‌های تسلیحاتی و تدارکاتی بیشتری به مصر فرستادند. عربستان سعودی نیز در آن زمان از قدرت قابل توجهی برخوردار بود. گرایش به بلوک غرب و همکاری‌های نظامی با ایالات متحده و نیز برخورداری از منابع نفتی فراوان سبب شده بود که این کشور به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای در خاورمیانه مطرح شود. دیگر کشورهای عربی یعنی، لبنان و سوریه اگرچه از قدرت نظامی و اقتصادی زیادی برخوردار نبودند اما اتحاد با یکدیگر و نیز حمایت‌های مصر و عربستان، موجب افزایش قدرت آن‌ها شده بود.

جدول ۱. وضعیت نظامی اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷

کشور	نیروی نظامی	لشگر	تانک	نفربر زرهی	بمب افکن و هواپیماهای جنگنده	کشتی جنگی
مصر	۱۹۰،۰۰۰	۲۵	۱۰۰۰	۱۰۵۰	۳۶۰	۸۶
سوریه	۱۱۰،۰۰۰	۱۲	۵۵۰	۵۰۰	۱۲۰	۲۱
اردن	۵۵،۰۰۰	۸	۲۸۸	۲۱۰	۳۲	-
اعراب	۳۵۵،۰۰۰	۴۵	۱۸۳۸	۱۷۶۰	۵۱۲	۱۰۷
اسرائیل	۲۶۴،۰۰۰	۳۵	۱۴۰۰	۱۵۰۰	۳۸۰	۱۵

(کیلانی، ۱۹۹۱: ۲۳۴)

همان‌طور که جدول‌های ۱ و ۲ نشان می‌دهند، مجموع کشورهای عربی از نظر نظامی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نسبت به رژیم صهیونیستی از وضعیت بهتری برخوردار بوده‌اند.

همچنین، کشورهای عربی به‌لحاظ دارا بودن نفت و گاز و دیگر منابع معدنی از توان مالی و اقتصادی بسیار بالایی نسبت به رژیم صهیونیستی برخوردار بودند. این

کشورها از درآمد حاصل از فروش این منابع، اقدام به خرید تسلیحات و تجهیز و حمایت‌های مالی از گروه‌های مبارز فلسطینی می‌کردند. علاوه بر قدرت نظامی و اقتصادی، جمعیت نیز یکی دیگر از عناصر مهم قدرت محسوب می‌شود.

کشورهای عربی از این جهت از وضعیت بهتری نسبت به رژیم صهیونیستی برخوردار بودند. جمعیت اندک و نرخ پایین رشد جمعیت در سرزمین‌های اشغالی همواره یکی از مشکلات اساسی پیش روی رژیم صهیونیستی بوده است.

جدول ۲. وضعیت نظامی اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳

کشور	نیروی نظامی	تانک	نفر بر زرهی	هواپیما و هلی‌کوپتر
مصر	۳۱۵،۰۰۰	۲۲۰۰	۲۴۰۰	۷۵۰
سوریه	۱۴۰،۰۰۰	۱۸۲۰	۱۳۰۰	۳۲۷
اردن	۵۰،۰۰۰	۱۵۰	۲۰۰	۹۲
عراق	۲۰۰،۰۰۰	۳۰۰	۳۰۰	۷۳
اعراب	۵۰۵،۰۰۰	۴۸۴۱	۴۳۲۰	۱۲۵۴
اسرائیل	۳۱۰،۰۰۰	۲۰۰۰	۴۰۰۰	۴۷۶

(Cordesman, 1994: 957)

مجموع کشورهای عربی به لحاظ برخورداری از توان نظامی بالا نسبت به رژیم صهیونیستی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، ضعف اقتصادی این رژیم در مقابل قدرت اقتصادی کشورهای نفت‌خیز عرب و وسعت و جمعیت کم این رژیم و فقدان توان و قدرت لازم برای مقابله بلندمدت با اعراب همواره نگرانی‌هایی را برای سران رژیم صهیونیستی در پی داشته است. وجود کشورهای قدرتمندی در جهان عرب و افزایش قدرت اعراب به واسطه ائتلافشان علیه رژیم صهیونیستی همیشه یک عامل تهدیدزا برای این رژیم به حساب می‌آمده است.

جدول ۳. مقایسه کشورهای عرب خط مقدم با اسرائیل، (میلیون نفر)

سال	۱۹۶۰	۱۹۶۵	۱۹۷۰	۱۹۷۵	۱۹۸۰	۲۰۱۰
مصر	۲۷،۹۰۳،۱۰۰	۳۱،۷۷۱،۲۰۰	۳۵،۹۲۳،۳۰۰	۴۰،۱۳۲،۲۰۰	۴۴،۹۵۲،۵۰۰	۸۴،۵۰۰،۰۰۰
عربستان	۴،۰۴۲،۴۰۰	۴،۷۸۷،۰۰۰	۵،۷۷۱،۸۰۰	۷،۳۴۴،۶۰۰	۹،۸۰۱،۵۰۰	۲۷،۱۳۶،۹۹۷
سوریه	۴،۵۶۶،۸۰۰	۵،۳۷۸،۲۰۰	۶،۳۶۸،۰۰۰	۷،۵۴۶،۱۰۰	۸،۹۰۶،۵۰۰	۲۲،۷۱۷،۴۱۷
عراق	۷،۳۷۹،۹۰۰	۸،۴۸۳،۱۰۰	۱۰،۰۲۱،۸۰۰	۱۱،۷۸۳،۶۰۰	۱۳،۷۷۴،۳۰۰	۳۰،۳۹۹،۵۷۲
اردن	۸۴۸،۰۰۰	۱،۱۲۸،۰۰۰	۱،۵۰۸،۰۰۰	۱،۸۱۰،۰۰۰	۲،۱۸۱،۰۰۰	۶،۲۶۹،۲۸۵

کشورهای عرب خط مقدم	۴۴،۷۴۰،۲۰۰	۵۱،۵۴۷،۶۰۰	۵۹،۵۹۲،۹۰۰	۶۸،۶۱۶،۵۰۰	۷۹،۶۱۵،۷۰۰	۱۷۱،۰۲۳،۲۷۱
اسرائیل	۲،۱۵۰،۴۰۰	۲،۵۹۸،۴۰۰	۳،۰۲۲،۱۰۰	۳،۴۲۳،۲۰۰	۳،۸۷۸،۰۰۰	۸،۰۵۱،۰۰۰

(معیاری، ۱۳۷۹: ۳۸ و blogfa.com)

۲-۲. مجاورت با کشورهای عربی

رژیم صهیونیستی از سه طرف توسط کشورهای عربی احاطه شده است، سرزمین‌های اشغالی از سمت غرب با دریای مدیترانه (۲۷۳ کیلومتر)، از جنوب غربی با غزه (۵۱ کیلومتر) و مصر (۲۶۶ کیلومتر)، از شرق با اردن (۲۳۸ کیلومتر)، از شمال شرقی با سوریه (۷۶ کیلومتر) و از شمال با لبنان (۷۹ کیلومتر) مرز مشترک دارد (حمیدی‌نیا، ۱۳۹۰: ۲۲).

از نظر وسعت سرزمینی، به استثنای لبنان با ۱۰ هزار و ۴۰۰ کیلومتر مربع، به ترتیب عربستان با ۲ میلیون و ۱۴۹ هزار و ۶۹۰ کیلومتر مربع، مصر با ۱ میلیون و ۱۴۵۰ کیلومتر مربع، عراق با ۴۳۷ هزار و ۷۲ کیلومتر مربع، سوریه با ۱۸۵ هزار و ۱۸۰ کیلومتر مربع و اردن با ۹۲ هزار و ۳۰۰ کیلومتر مربع بزرگ‌تر از سرزمین‌های اشغالی هستند (صفوی، ۱۳۸۷: ۳۵۲-۳۰۳). طول سرزمین‌های اشغالی از شمال به جنوب ۴۲۰ کیلومتر و عرض آن از شرق به غرب در پهن‌ترین محل ۱۱۸ کیلومتر است. مساحت اسرائیل ۲۲ هزار و ۷۲ کیلومتر مربع است که از این وسعت ۲۱ هزار و ۶۴۳ کیلومتر مربع خشکی و ۴۲۹ کیلومتر پهنه‌های آبی بحرالमित و دریاچه الخلیل را شامل می‌گردد (صفوی، ۱۳۸۷: ۲۲). وسعت بسیار ناچیز سرزمین‌های اشغالی در مقایسه با وسعت زیاد کشورهای عربی و فقدان عمق استراتژیک رژیم صهیونیستی سبب شده است این رژیم از نظر ژئوپلتیک و ژئواستراتژیک در وضعیت بسیار آسیب‌پذیری قرار گیرد.

فقدان عمق استراتژیک سرزمین‌های اشغالی، موقعیت خاص جغرافیایی و هم‌مرز بودن آن با کشورهای عربی آسیب‌پذیری رژیم صهیونیستی را به شدت بالا برده است. همسایگی با کشورهای عربی و اتحاد و ائتلاف این کشورها برای مقابله با توسعه‌طلبی‌های رژیم صهیونیستی و تلاش آن‌ها برای انزوای این رژیم، ضریب امنیت آن را کاهش داده است. هم‌مرز بودن سرزمین‌های اشغالی با کشورهای عربی سبب شده است نیروهای زمینی و هوایی اعراب به راحتی بتوانند وارد سرزمین‌های اشغالی شوند. همین ویژگی باعث شده است که اعراب قادر باشند حتی با سلاح‌های غیرپیشرفته و موشک‌های کوتاه‌برد تل‌آویو و قلب سرزمین‌های اشغالی را هدف قرار دهند. از این رو

احاطه شدن رژیم صهیونیستی به وسیله کشورهای عربی، وجود مرز مشترک میان سرزمین‌های اشغالی و کشورهای لبنان، سوریه، اردن، فلسطین و مصر و فاصله اندک بین این رژیم و دیگر کشورهای عربی، نیز همواره یک عامل تهدیدکننده برای موجودیت و بقای رژیم صهیونیستی بوده است.

۳-۲. قابلیت تهاجمی کشورهای عربی

کشورهای عربی بعد از شکست در جنگ ۱۹۴۸ در صدد مدرن‌سازی ارتش خود برآمدند. مصر از سال ۱۹۵۲ با روی کار آمدن جمال عبدالناصر به بلوک شرق گرایش پیدا کرد و روابط نظامی و اقتصادی گسترده‌ای با اتحاد جماهیر شوروی برقرار ساخت و از این کشور تسلیحات نظامی، تانک و هواپیما و... دریافت می‌کرد. همچنین، این کشور حدود سه دهه رهبری اعراب علیه رژیم صهیونیستی را برعهده داشت.

عربستان سعودی نیز بر خلاف میل رژیم صهیونیستی روابط نظامی گسترده‌ای با ایالات متحده آمریکا برقرار نمود. توافق نامه ۳۰۰ میلیون دلاری عربستان سعودی با آمریکا در سال ۱۹۵۷، نقطه عطفی در بازسازی ارتش عربستان به شمار می‌رفت. طبق این قرارداد عربستان بیش از صد دستگاه تانک و توپخانه مدرن و دوازده فروند جنگنده F-۶۸ از ایالات متحده خریداری کرد (البدری، ۱۹۷۶: ۱۲۱). این کشور علاوه بر ایالات متحده با انگلستان نیز روابط نظامی برقرار کرد. در سال ۱۹۶۴ عربستان قرارداد سه‌جانبه‌ای را با ایالات متحده و انگلستان برای خرید تسلیحات به ارزش ۱ میلیارد دلار منعقد ساخت (Cordesman, 1984: 89).

کشور سوریه نیز با دریافت تسلیحات از شوروی و دیگر کشورهای بلوک شرق و نیز کمک‌های مالی از سوی کشورهای عربی نظیر عربستان و کویت، به مدرن‌سازی و تقویت توان نظامی خود برای مقابله با رژیم صهیونیستی پرداخت. این کشور اگرچه در دهه اول منازعات از توان نظامی قابل ملاحظه‌ای برخوردار نبود اما طی سال‌های بعد بودجه نظامی خود را افزایش داد و تلاش کرد از طریق خرید تسلیحات از بلوک شرق توان نظامی خود را افزایش دهد. به‌عنوان مثال، این کشور از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۶ حدود ۲۰۱۵ میلیون دلار از اتحاد جماهیر شوروی تسلیحات وارد کرد (Cordesman, 1984: 889). همچنین، کشورهای عربی با انعقاد پیمان‌های دو جانبه و چندجانبه نظیر: مصر و سوریه در اکتبر ۱۹۵۵، مصر و عربستان در اکتبر ۱۹۵۵، عربستان، مصر و یمن در آوریل ۱۹۵۶، مصر و اردن در می ۱۹۵۶، اردن و سوریه در می ۱۹۵۶ و سوریه، اردن و مصر در اکتبر ۱۹۵۶ قدرت و توان نظامی خود را افزایش دادند (نوری‌النعیمی، ۱۹۸۱: ۱۸۰). بنابراین، همکاری‌های نظامی کشورهای عربی و خریدهای

تسلیماتی آن‌ها از امریکا و انگلیس و خصوصاً بلوک شرق قابلیت نظامی آن‌ها را در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ افزایش داد. افزایش بودجه نظامی کشورهای عربی، همکاری‌ها و حجم بالای خرید تسلیحات توسط این کشورها چیزی بیشتر از نیازهای این کشورها برای دفاع از خود بود. افزایش بودجه و هزینه‌های نظامی کشورهای عربی، حجم بالای خریدهای تسلیحاتی و تجهیز گروه‌های مبارز فلسطینی به سلاح توسط دول عربی، ضریب امنیتی رژیم صهیونیستی را به شدت کاهش داده و نگرانی‌هایی را برای این رژیم به وجود آورد.

۲-۴. نیات تهاجمی کشورهای عربی

یکی دیگر از عوامل تهدیدزا برای رژیم صهیونیستی نیات تهاجمی کشورهای عربی است. این کشورها از همان ابتدا، اشغال خاک فلسطین را غیرقانونی دانسته و رژیم صهیونیستی را یک رژیم نامشروع قلمداد می‌کردند. این کشورها بعد از تأسیس رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ به سرزمین‌های اشغالی حمله کردند. آن‌ها هدف اصلی خود را نابودی رژیم صهیونیستی قرار دادند و خواستار خروج یهودیان از خاک فلسطین، آزادسازی سرزمین‌های اشغالی و بازگشت آوارگان فلسطینی شدند. سه عامل عمده سبب شده بود که دول عربی عزم خود را برای مقابله با رژیم صهیونیستی جزم کنند:

الف) عرب‌زبان بودن اکثر فلسطینیان؛ به دلیل این که اکثر فلسطینیان عرب و زبان آن‌ها عربی است و به خاطر ویژگی پان‌عربیسم در برخی از کشورهای عربی، این کشورها از مردم فلسطین حمایت کرده و وجود یک دولت نامشروع و غیرعرب در دل کشورهای عربی را به هیچ‌وجه به رسمیت نمی‌شناختند و همواره برای خروج یهودیان از سرزمین‌های اشغالی تلاش می‌کردند.

ب) مسلمان بودن فلسطینیان و واقع شدن بیت‌المقدس در سرزمین فلسطین؛ دارا بودن دین مشترک یکی از عوامل عمده حمایت اعراب از فلسطینیان و مخالفت با رژیم صهیونیستی بوده است. همچنین، قرار داشتن بیت‌المقدس اولین قبله مسلمانان در سرزمین فلسطین سبب شده بود که اعراب با اشغال این سرزمین مقدس توسط رژیم صهیونیستی به شدت مخالفت کنند و در راستای آزادسازی این سرزمین مقدس بکوشند.

ج) توسعه طلب بودن رژیم صهیونیستی؛ این ویژگی رژیم صهیونیستی و تلاش آن برای تصرف کامل سرزمین فلسطین در جهت فراهم شدن سرزمین کافی برای مهاجرت و اسکان یهودیان جهان و نیز اعلام راهبرد ژئوپلتیک "از نیل تا فرات" برای ایجاد عمق استراتژیک سبب شده بود تا کشورهای عربی از وجود این رژیم در همسایگی خود که

یک تهدید بالقوه و بالفعل به حساب می‌آید احساس خطر کنند. رژیم صهیونیستی فاقد قانون اساسی و مرزهای رسمی است و هیچ‌گاه نکوشیده مرزهای رسمی خود را مشخص کند. سیاست رژیم صهیونیستی در طول دوران تشکیل آن، توسعه ارضی به ضرر مسلمانان، به‌ویژه مابقی خاک فلسطین بوده است (کرمی، ۱۳۸۶: ۶۰). تلاش‌های رژیم صهیونیستی برای اشغال خاک دیگر کشورهای عربی و اشغال صحرای سینا، بلندی‌های جولان و جنوب لبنان توسعه‌طلب بودن این رژیم را به اعراب اثبات کرده است. بنابراین، توسعه‌طلبی‌های رژیم صهیونیستی عامل مهمی است که اعراب را برای مبارزه با این رژیم متحد کرده است. عوامل یاد شده موجب شد همواره رژیم صهیونیستی از جانب اعراب احساس خطر کرده و همیشه نگران نیات کشورهای عربی باشد. رژیم صهیونیستی همواره در تلاش بوده است از اتحاد اعراب و وقوع جنگ‌های احتمالی علیه خود که ممکن است با مشارکت همه کشورهای عربی رخ دهد، جلوگیری کند.

۳. راهبرد اتحاد پیرامونی و تلاش رژیم صهیونیستی برای ایجاد موازنه تهدید در مقابل کشورهای عربی

تأکید کشورهای اسلامی در قالب سازمان همکاری اسلامی (OIC) و اعراب بر نامشروع و غیرقانونی بودن رژیم صهیونیستی، جنگ‌های متعدد با این کشور و حمایت از فلسطین از یک سو و تلاش اعراب برای آزادسازی سرزمین‌های اشغالی و اتحاد آن‌ها علیه این رژیم از سوی دیگر، امنیت رژیم صهیونیستی را کاهش داده و موجودیت و بقای آن را به شدت تهدید می‌کند.

رژیم صهیونیستی از بدو تشکیل با مجموعه‌ای از کشورهای دشمن در اطراف خود مواجه بود که موجب می‌شد بقا برای این رژیم از اهمیت حیاتی برخوردار گردد. همان‌گونه که مایکل برچر بیان کرده است: منطقه خاورمیانه از دید رژیم صهیونیستی از بدو تشکیل تا دهه‌های متمادی متشکل از سه دایره تودرتو بود که در دایره درونی یا مرکز، کشورهای عراق، اردن، لبنان، سوریه و مصر قرار داشتند. در دایره بعدی که به‌عنوان کشورهای پیرامونی از آن‌ها یاد شده کشورهای الجزایر، ترکیه، تونس، عربستان سعودی، کویت، ایران، اتیوپی و قبرس و در لایه بیرونی کشورهای لیبی، مراکش، سومالی، یمن جنوبی، سودان و یمن شمالی جای می‌گرفتند. به جز کشورهای غیرعرب پیرامونی رژیم صهیونیستی یعنی ایران، ترکیه، اتیوپی و قبرس کلیه کشورهای دیگر دشمن محسوب می‌شدند (اسلامی، ۱۳۸۸: ۱۶۱). موشه شاروت نخستین وزیر امور خارجه و دومین نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی در این رابطه چنین بیان می‌دارد:

"امروز ما در وضعیت انزوای خطرناکی در خاورمیانه به سر می‌بریم، ما هیچگونه روابطی با کشورهای همسایه خود نداریم، ما از جانب همسایگان خود به رسمیت شناخته نشده‌ایم... ما نمی‌توانیم نسبت به مشکلاتی که از ناحیه منزوی شدن متوجه ملت ما می‌شود بی‌تفاوت بمانیم" (قانون، ۱۳۸۱: ۲۶۲). از زمان تشکیل رژیم صهیونیستی دو ویژگی محصور بودن این رژیم به وسیله کشورهای عربی و محروم بودن آن از عمق استراتژیک، سبب شده است تا راهبردها و دکترین‌های مختلفی از سوی سران و رهبران رژیم صهیونیستی جهت مقابله با تهدیدات اعراب و برای افزایش امنیت رژیم صهیونیستی مطرح گردد.

از سال ۱۹۴۸ در زمینه اهداف اصلی سیاست خارجی رژیم صهیونیستی دو مکتب کم‌وبیش متمایز به ظهور رسید: مکتب فکری نخست را دیوید بن‌گوریون رئیس وقت آژانس یهود و نخستین نخست‌وزیر این کشور مطرح کرد. این دیدگاه اولویت در سیاست خارجی رژیم صهیونیستی را برقراری پیوند با دنیای غرب و یهودیان سراسر جهان و حفظ آن می‌دانست و گسترش مناسبات با کشورهای منطقه خاورمیانه را هدف بعدی و درجه دوم در نظر می‌گرفت. مکتب فکری دوم توسط موشه شاروت (شروتوک) رئیس بخش سیاسی آژانس یهود (نخستین وزیر امور خارجه رژیم صهیونیستی) مطرح شد مبنی بر این که رژیم صهیونیستی باید اولویت سیاست خارجی خود را بر ادغام هر چه بیشتر در کشورهای خاورمیانه بگذارد (اسلامی، ۱۳۸۸: ۱۶۰). نخست‌وزیری دیوید بن‌گوریون (۱۹۴۸-۱۹۵۳) از همان بدو تأسیس رژیم صهیونیستی سبب شد تا وی سیاست‌های خود را برای افزایش امنیت این رژیم در پیش بگیرد. بن‌گوریون این هدف خود را از دو طریق دنبال کرد: اول از طریق اتحاد با یک یا چند قدرت غربی که رسماً تمامیت ارضی رژیم صهیونیستی را تضمین کنند. دوم از راه تعیین یک گزینه هسته‌ای-تسلیماتی که نتیجه آن اتحاد و همکاری‌های نظامی ایالات متحده آمریکا، انگلیس و فرانسه و کمک‌های فرانسه و ایالات متحده آمریکا به رژیم صهیونیستی در پیشبرد برنامه‌های هسته‌ای و ساخت رآکتور هسته‌ای در سال ۱۹۵۲ بود (تقی‌پور، ۱۳۸۴: ۲۲-۲۱).

تا آغاز جنگ سوئز در سال ۱۹۵۶ برقراری مناسبات نزدیک با کشورهای غربی و حفظ روابط با یهودیان جهان در اولویت سیاست خارجی این کشور قرار داشت. با انتخاب مجدد دیوید بن‌گوریون به سمت نخست‌وزیری از اوایل سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۳ راهبرد جدیدی در دستور کار رژیم صهیونیستی قرار گرفت. این راهبرد که به "دکترین اتحاد پیرامونی" معروف است و دیوید بن‌گوریون آن را مطرح کرد بر این اساس استوار بود که رژیم صهیونیستی باید با اتحاد و نیز برقراری روابط امنیتی، اطلاعاتی، نظامی و

اقتصادی با کشورهای غیرعرب منطقه از جمله: ایران، ترکیه و اتیوپی، در مقابل قدرت کشورهای عربی به توازن دست یابد و آن‌ها را تحت فشار قرار دهد. منظور از این راهبرد آن بود که کشورهای غیرعرب منطقه مانند ایران، ترکیه و اتیوپی که در مدار بیرونی رژیم صهیونیستی و اعراب قرار داشتند، به تل‌آویو نزدیک شوند تا رژیم صهیونیستی بتواند از اعراب امتیاز بگیرد (اسلامی، ۱۳۸۸: ۱۷۰). از آنجا که کشورهای عربی رژیم صهیونیستی را احاطه کرده و علیه این رژیم با هم متحد شده بودند، این رژیم با استفاده از این راهبرد درصدد بود تا با اتحاد با کشورهای مذکور که غیرعرب بوده و با رژیم صهیونیستی دشمنی نداشتند و نیز از متحدان غرب هم محسوب می‌شدند، محاصره کشورهای عرب را درهم بشکند و با اتحاد و همکاری با این کشورها بقای خود را تضمین نماید. بن‌گوریون مدعی بود تحکیم روابط رژیم صهیونیستی با کشورهای غیرعرب پیرامون میهن عربی، می‌تواند سرانجام به تحمیل صلح منجر شود. وی در این باره اظهار داشت:

"ما نمی‌توانیم همسایگانمان را مجبور کنیم به امضای قرارداد صلح با ما تن دهند، اما هیچ چیز بهتر از به‌دست آوردن دوست در کشورهای آسیا و آفریقا، نمی‌تواند کینه اعراب نسبت به ما را کاهش دهد". رهبران و نظریه‌پردازان دیگر اسرائیلی نیز بر دیدگاه‌های دیوید بن‌گوریون در خصوص اهمیت راهبرد اتحاد پیرامونی رژیم صهیونیستی تأکید کرده‌اند. عاموس بن ترنر گفته‌های بن‌گوریون را چنین تکرار می‌کند: "این روابط، (منظور روابط همکاری با آفریقا و آسیا) تکیه‌گاه اساسی و اصلی اسرائیل در رابطه با جهان در آن سو و در بالای دیوار صوت خصومتی است که اعراب پیرامون اسرائیل کشیده‌اند" (تقی‌پور، ۱۳۸۴: ۲۸۴-۲۸۳).

در راستای اجرایی کردن راهبرد اتحاد پیرامونی، در فوریه ۱۹۵۶، بن‌گورین نخست‌وزیر وقت رژیم صهیونیستی طی نامه‌ای به محمدرضا شاه، موازنه جدید قدرت در منطقه (وحدت مصر و سوریه در همان زمان و کودتای عراق در ژوئیه آن سال) را مورد اشاره قرار داد و خطراتی که رژیم صهیونیستی، اردن و سایر کشورهای طرفدار غرب منطقه را تهدید می‌کرد، برشمرد. او همکاری رژیم صهیونیستی و ایران را (که پیش از این شروع شده بود) مورد ستایش قرار داد و خواستار گسترش آن شد. شاه نیز در پاسخ موافقت کامل خود را با نظرات بن‌گوریون اعلام داشت و دستور داد چارچوب همکاری‌ها با رژیم صهیونیستی به‌ویژه در زمینه مبادله اطلاعات گسترش داده شود (تقی‌پور، ۱۳۸۴: ۸۵).

هدف اصلی روابط رژیم صهیونیستی با ایران ایجاد و توسعه سیاست‌های ضدعربی و موافق رژیم صهیونیستی در تصمیمات مقامات ایرانی بود. همکاری‌ها و

عملیات مشترک نظامی-امنیتی ایران و رژیم صهیونیستی به صورت پنهان و آشکار در خاورمیانه انجام پذیرفت. این همکاری‌ها در سه مورد عراق، عمان و یمن با دخالت‌های نظامی آشکار همراه بود و در سایر موارد به صورت مبادله اخبار اطلاعاتی-امنیتی و سیاست مداخله پنهان (ارسال اسلحه، آموزش نیروهای نظامی و کمک‌های مالی) بود. پیروزی جمال عبدالناصر در مصر در ۱۹۵۲ یکی از عوامل بین‌المللی بود که اشتیاق ایران و رژیم صهیونیستی را برای ائتلاف با یکدیگر افزایش می‌داد. ناصر که با شوروی هم‌پیمان بود ناسیونالیسم عربی را در کشورهای مسلمان و عرب ترویج می‌کرد و از این‌رو در برابر ایران که در اردوگاه غرب بود و ناسیونالیسم عربی را نادیده می‌شمرد قرار گرفت. منافع ایران پهلوی و رژیم صهیونیستی در اینجا به هم نزدیک شده بود (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۲: ۱۱۳-۱۱۲). در این زمان ایران و رژیم صهیونیستی نسبت به خطر ناسیونالیسم عربی و اتحاد جماهیر شوروی توافق داشتند و تشکیل جمهوری متحد عربی (مصر و سوریه) در ۱۹۵۸ و کودتای عبدالکریم قاسم در عراق آن‌ها را در اتحاد با یکدیگر مصمم‌تر کرد (Segeve, 1988: 71-73).

از دیدگاه رژیم صهیونیستی پیمان اطلاعاتی دوجانبه موساد و ساواک (سرویس اطلاعاتی رژیم صهیونیستی و ایران) برای تأمین اهداف از پیش تعیین شده رژیم صهیونیستی در منطقه کافی و قانع‌کننده نبود؛ لذا برای تکمیل و تحکیم حلقه‌ها و افزایش کمربند اطلاعاتی مورد نظر در منطقه، پیمان اطلاعاتی سه‌جانبه‌ای متشکل از موساد، ساواک و سرویس اطلاعاتی ترکیه را منعقد کردند (تقی‌پور، ۱۳۸۴: ۱۴). در این راستا، بن‌گوریون در آگوست ۱۹۵۸ به‌صورت محرمانه به ترکیه رفت و با عدنان مندرس نخست‌وزیر وقت ترکیه مذاکراتی انجام داد که طی آن توافق شد یک پیمان سیاسی-اقتصادی در چارچوب تکمیل حلقه‌های "پیمان سوار" که شامل ایران، اتیوپی و رژیم صهیونیستی و مورد تأکید آمریکا نیز بود،... ایجاد شود (تقی‌پور، ۱۳۸۴: ۸۶). نتیجه این سفر، امضای "پیمان پیرامونی" بین دو طرف بود (خطیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۴۰۹). براساس گزارش طبقه‌بندی‌شده سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا درباره اهداف و پیمان اطلاعاتی سه‌جانبه، رژیم صهیونیستی طی سال‌ها کوشید تا حلقه محاصره اعراب را از طریق ارتباط با کشورهای غیرعرب مسلمان در خاورمیانه بشکند. در اواخر سال ۱۹۵۸ یک سازمان اطلاعاتی سه‌جانبه شامل سرویس اطلاعاتی رژیم صهیونیستی (موساد)، سرویس امنیت ملی ترکیه (TNSS) و سازمان امنیت و اطلاعات کشور ایران (ساواک) تشکیل شد که آن را نیزه سه سر نامیدند (تقی‌پور، ۱۳۸۴: ۱۴).

مبانی کلی توافق با ترک‌ها -علاوه بر تصویب قانونی روابط اطلاعاتی بین رژیم صهیونیستی و ترکیه- تأکید بر این مسأله بود که موساد اطلاعاتی در خصوص

فعالیت‌های نیروهای شوروی در ترکیه و کسانی که علیه آن کشور در سراسر خاورمیانه عمل می‌کنند را در اختیار سرویس ترکیه قرار دهد. در مقابل، ترک‌ها موافقت نمودند هرگونه اطلاعاتی از مقاصد سیاسی کشورهای عربی را که بر امنیت رژیم صهیونیستی تأثیر دارد و نیز مشخصات نیروهای امنیتی مصری که علیه رژیم صهیونیستی فعالیت می‌کنند را در اختیار این رژیم قرار دهند. از نظر رژیم صهیونیستی پیمان اطلاعاتی سه‌جانبه مذکور تمامی اهداف مورد نظر را تأمین نمی‌کرد، لذا در کنار آن‌ها، سازمان مشترک اطلاعاتی دیگری متشکل از موساد، ساواک و سرویس اطلاعاتی اتیوپی را تشکیل دادند که نام رمز آن عقاب بود. هر یک از این پیمان‌ها دارای آیین‌نامه‌های داخلی و شرح وظایف جداگانه بودند و حوزه‌های عملیاتی معین در جغرافیای پیرامون خود داشتند (تقی‌پور، ۱۳۸۴: ۱۵).

هر سه کشور ایران، ترکیه و اتیوپی در آن زمان به آمریکا وابسته بودند. ترکیه عضو پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و عضو پیمان مرکزی (سنتو)، ایران یکی از کشورهای اساسی در پیمان سنتو و اولین تأمین‌کننده نفت رژیم صهیونیستی بود. آمریکایی‌ها، رژیم شاه را به عنوان ژاندارم منطقه می‌دانستند. وضعیت کشور اتیوپی نیز در این زمان به دلیل عقب‌ماندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که میراث قرون وسطی و سلسله امپری بود و به دلیل وجود پایگاه‌های آمریکایی در جزایر "دارا" و همچنین در نتیجه درگیر بودن در جنگ با اریتره، سبب شد که این کشور با ایران و ترکیه در دشمنی با جنبش‌های آزادی‌بخش عرب، هم‌سو شوند و چون این کشورها دیواری پیرامون کشورهای منطقه خاورمیانه تشکیل می‌دادند، ترکیه از شمال، ایران از شرق و اتیوپی از جنوب غربی، برای تحت فشار گذاشتن کشورهای عربی و درگیری با آن‌ها به نیابت از سوی غرب و رژیم صهیونیستی به کار گرفته می‌شدند.

ترکیه و تهدیدهای سال ۱۹۵۷ آن علیه سوریه، ایران و چالش‌هایش با عراق در پی انقلاب ۱۹۵۸، اتیوپی و تحت فشار گذاشتن مصر در جریان سد آسوان و مجهز ساختن مزدوران در جنوب سودان به اسلحه و مهمات از جمله تهدیدات آنان علیه کشورهای عربی و در راستای سیاست‌های رژیم صهیونیستی بوده است (تقی‌پور، ۱۳۸۴: ۲۸۵). از نظر بن‌گوریون، تحکیم روابط دوجانبه با کشورهای اطراف جهان عرب در درازمدت می‌توانست رژیم صهیونیستی را از انزوای سیاسی خارج و منافع اقتصادی-امنیتی این کشور را در برابر کشورهای عربی تأمین کند (جدید بناب، ۱۳۸۵: ۲۰۸).

۴. تداوم و توسعه دکترین اتحاد پیرامونی پس از سقوط رژیم شاه

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ و قطع روابط جمهوری اسلامی ایران با رژیم صهیونیستی، از یک سو یکی از پایه‌های مهم و استراتژیک دکترین پیرامونی از بین رفت و از سوی دیگر ایران به صورت جدی در تقابل با این رژیم قرار گرفت. این امر نه تنها موفقیت راهبرد اتحاد پیرامونی رژیم صهیونیستی را تا حد بسیار زیادی از بین برد، بلکه امنیت و بقای این رژیم را مورد تهدید جدی قرار داد. بنابراین، رژیم صهیونیستی از همان ابتدا درصدد یافتن جایگزین برای رژیم شاه برآمد و تلاش کرد دامنه همکاری و روابط خود با کشورهای دیگر و نیز کشورهایی که با وقوع انقلاب اسلامی ایران احساس خطر می‌کردند و یا به نوعی با جمهوری اسلامی ایران مخالف بودند را گسترش دهد. در این راستا رژیم صهیونیستی به افزایش هرچه بیشتر روابط نظامی و امنیتی با ترکیه، کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، کشورهای عربی و آفریقایی و نیز آسیای جنوبی پرداخت.

بعد از وقوع انقلاب اسلامی ایران، رژیم صهیونیستی روابط نظامی و امنیتی خود را با کشور ترکیه بیش از پیش افزایش داد. این رژیم در دهه ۱۹۸۰ با ترکیه مبادلات تسلیحاتی و همکاری‌های نظامی خود را افزایش داد و پیمان‌های امنیتی متعددی را با این کشور منعقد ساخت. این همکاری‌ها در دهه ۱۹۹۰ افزایش چشمگیری پیدا کرد به گونه‌ای که این رژیم در سال ۱۹۹۳ با ترکیه پیمان استراتژیک امنیتی منعقد کردند. تانسو چیلدر نخست وزیر وقت ترکیه برای اولین بار در سال ۱۹۹۴ به اسرائیل سفر کرد و زمینه انعقاد پیمان‌های سیاسی-امنیتی بیشتر را فراهم کرد. به دنبال آن، سفرهای مقامات بلندپایه سیاسی، امنیتی و اقتصادی زمینه را برای ارتقای سطح روابط و افزایش همکاری‌های بیشتر فراهم ساخت. آغاز گفتگوهای مجدد برای انعقاد پیمان‌های نظامی-امنیتی بین سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۵ مطرح و متعاقب آن دو توافق‌نامه محرمانه در سال ۱۹۹۶ از سوی دو طرف امضا شد (حسنی، ۱۳۷۹: ۲۱). این عوامل از یک سو زمینه را برای افزایش حضور رژیم صهیونیستی در ترکیه و از سوی دیگر بستر را برای ورود و برقراری روابط امنیتی و نظامی با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز فراهم ساخت.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰ فرصت‌هایی را برای رژیم صهیونیستی به وجود آورد تا بتواند با برقراری روابط هرچه بیشتر در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز خصوصاً در بعد نظامی و امنیتی، امنیت خود را افزایش دهد. بنابراین، رژیم صهیونیستی با همراهی کشور ترکیه که اشتراکات بیشتری را در ابعاد مختلف فرهنگی و اجتماعی با این کشورها دارد و نیز با بهره‌گیری از نفوذ ایالات متحده امریکا

در این منطقه، روابط خود را با این کشورها گسترش داد. در این منطقه یکی از کشورهایی که بیش از دیگر کشورها مورد توجه رژیم صهیونیستی قرار گرفت، جمهوری آذربایجان بود. رژیم صهیونیستی از سال ۱۹۹۲ با به رسمیت شناختن کشور آذربایجان و همکاری در زمینه‌های مختلف سیاسی-اقتصادی و امنیتی سعی نموده به اهداف مختلف خود دست یابد. نیاز مبرم آذربایجان به فناوری، پیشرفت‌های اقتصادی، سرمایه‌گذاری خارجی و نبود این امکانات در منطقه قفقاز جنوبی، آذربایجان را به سوی رژیم صهیونیستی سوق داد تا با برقراری رابطه با این رژیم که دارای فناوری پیشرفته در بخش صنعت و کشاورزی و همچنین دارای سرمایه‌های لازم برای سرمایه‌گذاری بود، بتواند اقتصاد خود را متحول سازد و بر امنیت آن بیفزاید. همچنین آذربایجان و دیگر کشورهای تازه استقلال‌یافته منطقه بر این تصور بودند که لابی پر قدرت یهودیان در آمریکا و غرب می‌تواند حمایت‌های لازم را از آن‌ها در مقابل تهدیدات منطقه‌ای به عمل آورد. بدین ترتیب روابط رژیم صهیونیستی و کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز خصوصاً کشور آذربایجان، البته با دو رویکرد متفاوت یعنی با رویکرد امنیتی رژیم صهیونیستی در قالب ترمیم و تداوم طرح اتحاد پیرامونی و رویکرد اقتصادی کشورهای این منطقه شکل گرفت (ساجدی ۱۳۹۰: ۱۳۴-۱۳۳).

همچنین پیروزی انقلاب اسلامی ایران و زمینه گسترده برای صدور گفتمان انقلاب از یک‌سو سبب نگرانی حکام کشورهای عربی و کم توجهی اعراب به رژیم صهیونیستی شده بود و از سوی دیگر آغاز مذاکرات صلح بین اعراب و اسرائیل و معاهده کمپ دیوید و کاهش حداقلی تنش‌ها بین اعراب و اسرائیل، به همراه اغراق رژیم صهیونیستی در وجود تهدید مشترک یعنی ایران برای خود و کشورهای عربی، توجه اعراب را به سمت ایران جلب کرده بود. بنابراین، این رژیم با استفاده از این راهبرد تهدیدات ایجاد شده از سوی اعراب علیه خود را تا حد زیادی کاهش داده و با انجام مذاکرات صلح در صدد نزدیک شدن به کشورهای عربی برآمد. همچنین این رژیم بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تلاش کرد روابط خود را با کشورهای آفریقایی گسترش دهد. رژیم صهیونیستی علاوه بر اتیوپی که یکی از محورهای دکترین اتحاد پیرامونی بود، با کشورهای غنا، کنگو و زئیر روابط ویژه‌ای برقرار نمود.

روند توجه و گرایش رژیم صهیونیستی برای برقراری روابط با کشورهای آفریقایی برای خروج از انزوا و افزایش امنیت خود در دهه ۱۹۹۰ شدت بیشتری یافت به گونه‌ای که در سال ۱۹۹۷ این رژیم با ۴۸ کشور آفریقایی روابط سیاسی برقرار نمود. این رژیم از طریق کمک‌های نظامی، تسلیحاتی و اطلاعاتی و آموزش‌های نظامی نفوذ خود را در قاره آفریقا گسترش داد (حمیدی، ۱۳۸۲: ۳۵-۳۳).

یکی دیگر از مناطقی که مورد توجه رژیم صهیونیستی برای توسعه دکترین اتحاد پیرامونی قرار گرفت منطقه آسیای جنوبی بود. در ژوئن ۱۹۹۶ معاون رئیس ستاد ارتش رژیم صهیونیستی گفت: "اسرائیل باید توانایی‌های ماورای افق خود با دیگران را برای مقابله با تهدیدات ایران و لیبی تقویت کند". از این رو، در جهت افزایش امنیت خود گرایش به سوی آسیای جنوبی خصوصاً کشور هند پیدا کرد (اخوان‌مفرد، ۱۳۷۹: ۲۷). در اواخر دهه ۱۹۷۰ به بعد روابط امنیتی رژیم صهیونیستی با کشور هند رو به گسترش نهاد. این رژیم با هند روابط پنهانی، نظامی و امنیتی گسترده‌ای برقرار کرد. روابط هند و رژیم صهیونیستی از دهه ۱۹۹۰ تاکنون به سرعت رو به گسترش نهاده است که در این میان مبادلات تسلیحاتی و همکاری‌های راهبردی-امنیتی نقش اصلی را ایفا کرده است (توحیدی، ۱۳۸۹: ۱۰۸). با این وجود، نگرانی‌های رژیم صهیونیستی از افزایش دشمنی‌ها در منطقه خاورمیانه و بروز تنش و درگیری بیشتر بین رژیم صهیونیستی، فلسطین و لبنان که به جنگ‌های ۳۳ و ۲۲ و ۸ روزه منجر شد، سبب شده است تا امروزه محدوده طرح اتحاد پیرامونی در نظر استراتژیست‌های اسرائیلی بسیار گسترده شود و محدوده‌ای از شرق تا کره جنوبی، از غرب تا تنگه جبل الطارق، از جنوب تا خلیج عدن و از شمال تا دریای سیاه را در بر گیرد (ساجدی، ۱۳۹۰: ۱۳۷). این در حالی است که رژیم صهیونیستی در سال‌های اخیر از طریق گسترش سلاح‌های هسته‌ای و بهره‌گیری از راهبرد ابهام هسته‌ای تلاش کرده است تا از این راهبرد به‌عنوان راهبردی مکمل در کنار راهبرد اتحاد پیرامونی برای افزایش امنیت خود استفاده نماید.

مقامات صهیونیستی بر این باورند که به‌رغم روند سازش و تغییرات اساسی در مواضع برخی از کشورهای عرب در قبال خود، هنوز تعدادی از کشورهای عرب و جمهوری اسلامی ایران حاضر به شناسایی رژیم صهیونیستی نیستند. در چنین حالتی که رژیم صهیونیستی محیط منطقه را تهدیدآمیز و آینده صلح خاورمیانه را نیز مبهم می‌بیند، گزینه بازدارندگی اتمی را به‌عنوان پایه‌ای برای پذیرش تدریجی خود توسط اعراب می‌داند و بر آن پای می‌فشارد و اعتقادی به تغییر سیاست خارجی خود در شرایط موجود ندارد. افزون بر این، رژیم صهیونیستی از راهبرد ابهام هسته‌ای و بازدارندگی اتمی در راستای جبران کمی وسعت سرزمینی خود، فقدان عمق استراتژیک، عدم توازن ساختاری در منطقه و نیز افزایش امنیت خود بهره می‌برد (محمدزاده ابراهیمی و ملکی، ۱۳۸۹: ۳۰). بنابراین، از زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران تاکنون رژیم صهیونیستی در تلاش بوده است با گسترش روابط در ابعاد مختلف به‌خصوص بعد نظامی و امنیتی با کشورها دکترین و راهبرد اتحاد پیرامونی را تداوم و توسعه بخشیده و بقا و امنیت خود را حفظ نماید.

نتیجه‌گیری

از منظر واقع‌گرایی، واحدهای سیاسی (دولت‌ها) در نظام بین‌الملل همواره درصدد تضمین بقا و تأمین امنیت خود هستند و برای افزایش امنیت خود، به کسب و حفظ قدرت در نظام بین‌الملل می‌پردازند تا از این طریق عواملی که در نظام بین‌الملل ممکن است آن‌ها را مورد تهدید قرار دهد را از بین ببرند. رژیم صهیونیستی (به عنوان یک واحد سیاسی نامشروع) نیز از قاعده فوق مستثنی نیست. این رژیم از بدو تأسیس توانسته است با حمایت قدرت‌های غربی با ایجاد درگیری، ترویج تفرقه و انجام جنگ‌های متعدد و ایجاد بحران در منطقه خاورمیانه در تعاملات و مناسبات منطقه‌ای و حتی بین‌المللی تأثیرگذار باشد. این رژیم از بدو تأسیس همواره درصدد بوده تا تهدیدات صورت گرفته توسط جهان اسلام و جهان عرب علیه خود را از بین ببرد.

دکترین اتحاد پیرامونی دیوید بن‌گوریون یکی از راهبردهایی است که رژیم صهیونیستی برای حفظ بقا و افزایش امنیت خود و نیز برای خروج از انزوا در منطقه خاورمیانه در پیش گرفت. با نگاهی واقع‌گرایانه به این رژیم و راهبردها و اقدامات آن در برابر تهدیدات منطقه‌ای و بین‌المللی خصوصاً تهدیداتی که از سوی کشورهای عربی برای رژیم صهیونیستی وجود دارد، به‌ویژه با بررسی و تبیین راهبرد اتحاد پیرامونی از منظر نظریه موازنه تهدید، دلایل و اهداف رژیم صهیونیستی از اتخاذ این راهبرد روشن‌تر و قابل فهم‌تر می‌شود. بر این اساس و از این منظر، رژیم صهیونیستی به دلیل وجود چهار متغیر تهدیدزا: قدرت (توانایی اقتصادی، نظامی و جمعیت زیاد کشورهای عربی نسبت به رژیم صهیونیستی)، مجاورت (نزدیکی جغرافیایی و هم‌مرز بودن اعراب با رژیم صهیونیستی)، قابلیت تهاجمی (واردات و خرید تسلیحات بیشتر از نیاز دفاعی توسط اعراب) و نیت تهاجمی (تأکید بر نامشروع بودن رژیم صهیونیستی و تلاش اعراب برای انزوای آن)، درصدد برآمد تا با اجرای راهبرد اتحاد پیرامونی مبنی بر اتحاد با سه کشور مسلمان غیرعرب منطقه یعنی، ایران، ترکیه و اتیوپی و برقراری روابط گسترده امنیتی-سیاسی، اطلاعاتی-جاسوسی و نیز روابط اقتصادی و تجاری به موازنه تهدید در برابر کشورهای عربی بپردازد و از این طریق تهدیدات علیه خود را کاهش داده و امنیت خود را افزایش دهد. چرا که عدم اتحاد با ایران و ترکیه و کشورهای آفریقایی نظیر اتیوپی، رژیم صهیونیستی را آسیب‌پذیرتر ساخته و در صورت وارد شدن ایران، ترکیه، اتیوپی و دیگر کشورهای آفریقایی و خاورمیانه به ائتلاف ضداسرائیلی، بقا و موجودیت رژیم صهیونیستی در منطقه در معرض خطر نابودی قرار می‌گرفت.

بعد از سقوط رژیم شاهنشاهی در ایران به عنوان یکی از محورهای اصلی و اساسی دکترین اتحاد پیرامونی، این رژیم تلاش نمود با گسترش روابط نظامی-امنیتی با

دیگر محورهای این دکترین خصوصاً ترکیه جای خالی ایران را پر نماید. از طرفی رژیم صهیونیستی در راستای تداوم و توسعه دکترین اتحاد پیرامونی، مناسبات و روابط سیاسی، نظامی و امنیتی با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، نزدیکی و کاهش حداقلی تنش‌ها با اعراب، توسعه مناسبات امنیتی با کشورهای آفریقایی و نیز نفوذ در آسیای جنوبی خصوصاً افزایش روابط امنیتی با هند را در دستور کار خود قرار داد. به عبارت دیگر، این راهبرد متناسب با تحولات بین‌المللی اصلاح شده و به‌گونه جدیدی در جریان است. آن‌ها جمهوری اسلامی ایران را در دکترین اتحاد پیرامونی از دست دادند ولیکن امروزه با جایگزینی کشورهایمانند آذربایجان و یا حضور در مناطقی مانند شمال عراق و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، کشورهای آفریقایی و آسیای جنوبی در تلاش هستند این دکترین را تداوم و توسعه داده و خود را از انزوای سیاسی و امنیتی رها کنند. با این وجود رژیم صهیونیستی در دو دهه اخیر تلاش کرده است با بهره‌گیری از راهبرد ابهام هسته‌ای و گسترش سلاح‌های هسته‌ای به عنوان راهبردی مکمل در کنار دکترین اتحاد پیرامونی در جهت مقابله با تهدیدات متصوره علیه خود از سوی جمهوری اسلامی ایران و کشورهای عربی به‌خصوص فلسطین و لبنان عمل نماید و نیز از بروز جنگ‌های احتمالی نظیر جنگ‌های ۳۳ و ۲۲ و ۸ روزه علیه خود جلوگیری کند و امنیت و بقای خود را حفظ نماید.

نکته قابل ملاحظه در تجربیات حاصله از جنگ‌های ۳۳، ۲۲ و ۸ روزه این است که رژیم صهیونیستی قدرت عمل نظامی خود را برای جنگ‌های آینده به صورت روزافزونی محدودترشونده می‌بیند و مشخص شده که نه تنها باید شعار از "نیل تا فرات" را کاملاً فراموش کند، بلکه باید به واقعیت قدرت یافتن فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها گردن نهد و حقوق حقه مردم فلسطین را پس از ۶ دهه سرکوب و خشونت به رسمیت بشناسد.

منابع

۱. اخوان مفرد، سیاوش (۱۳۷۹)، "اسرائیل در آسیای مرکزی"، مجله سیاست دفاعی، شماره ۳۰، بهار.
۲. اسلامی، محسن (۱۳۸۸)، سیاست خارجی اسرائیل، چاپ اول، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۳. البدری، حسن (۱۹۷۶)، الحرب فی ارض السلام، قاهره: الوطن العربی و المؤسسة العربی للدراسات و النشر.
۴. الشرع، صادق (۱۹۹۶)، حروینا مع اسرائیل، عمان: دارالشروق.

۵. تقی‌پور، محمدتقی (۱۳۸۴)، استراتژی پیرامونی اسرائیل، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
۶. توحیدی، ام‌البنین (۱۳۸۹)، "هند و اسرائیل: همکاری راهبردی"، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، شماره ۳۷، تابستان.
۷. جدید بناب، علی (۱۳۸۵)، عملکرد صهیونیسم نسبت به جهان اسلام، تهران: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۸. حاجی‌یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۲)، ایران و رژیم صهیونیستی از همکاری تا منازعه، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
۹. حاجی‌یوسفی، امیرمحمد و ایمانی، همت (۱۳۹۰)، "تحولات روابط ترکیه و اسرائیل در دهه اخیر و پیامدهای آن برای ایران"، فصلنامه روابط خارجی، شماره ۱۰، تابستان.
۱۰. حسنی، صیف‌علی (۱۳۷۹)، "تهدیدات ناشی از اتحاد استراتژیک ترکیه و اسرائیل بر علیه جمهوری اسلامی ایران"، نشریه مطالعات دفاعی استراتژیک، شماره ۷، زمستان.
۱۱. حمیدی‌نیا، حسین (۱۳۹۰)، "جغرافیای سیاسی اسرائیل"، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی-اسرائیل‌شناسی، سال دوازدهم و سیزدهم، شماره چهارم و اول.
۱۲. حمدی، عبدالرحمن (۱۳۸۲)، "نفوذ اسرائیل در آفریقا و بازتاب آن بر امنیت ملی اعراب"، ترجمه: سید نعمت‌اله قادری، فصلنامه مطالعات آفریقا، شماره ۷، بهار و تابستان.
۱۳. خطیب‌زاده، سعید (۱۳۸۱)، "ترکیه و اسرائیل: تلاش برای یافتن چارچوب جدید امنیتی-سیاسی"، فصلنامه سیاست خارجی، سال شانزدهم، شماره ۲.
۱۴. ساجدی، امیر (۱۳۹۰)، "طرح پیرامونی و همکاری آذربایجان و اسرائیل"، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره شانزدهم.
۱۵. صفوی، سیدیحیی (۱۳۸۷)، وسعت جهان اسلام: چشم انداز آینده، تهران: انتشارات شکبیا.
۱۶. قانون، مرتضی (۱۳۸۱)، دیپلماسی پنهان: جستاری در روابط ایران و اسرائیل در عصر پهلوی با مروری بر پیشینه تاریخی یهودیان ایران، چاپ اول، تهران: نشر طبرستان.
۱۷. کرمی، جهانگیر (۱۳۸۶)، دکترین نظامی اسرائیل، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
۱۸. کیلانی، هیثم (۱۹۹۱)، الاستراتیجیات العسکریه للحروب العربیه- الاسرائیلیه ۱۹۸۸-۱۹۴۸، بیروت: مرکز دراسات الوحده العربیه.
۱۹. لیتل، ریچارد (۱۳۸۹)، تحول در نظریه‌های موازنه قوا، ترجمه: غلامعلی چگنی‌زاده، چاپ اول، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
۲۰. محمدزاده ابراهیمی، فرزاد و ملکی، محمدرضا (۱۳۸۹)، "تحلیلی بر سیاست ابهام هسته‌ای اسرائیل"، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۱۰، بهار.
۲۱. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۹)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت.

۲۲. میعاری، محمود (۱۳۷۹)، رژیم صهیونیستی: ساختار جمعیتی، ترجمه جادری، عبدالکریم، چاپ اول، تهران: انتشارات دوره عالی جنگ.
۲۳. نوری النعیمی، احمد (۱۹۸۱)، ترکیا و حلف شمال الاطلسی، عمان: المطبعه الوطنیه.

24. Cordesman, Anthony (1984), *The Gulf and the Search for Strategic Stability*, Colorado: West view press.
25. Jervis, Robert (2008), *Cooperation under the Security Dilemma*, in: Richard K. Betts, *Conflict after the Cold War, Argument on Causes of War and Peace*, New York: Columbia University, third edition.
26. Segeve, Samuel (1988), *The Iranian Triangle: The Untold Story of Israel's Role in the Iranian Iran- Contra Affaires*, New York: The free press.
27. http://www.google.com/publicdata/explore?ds=d5bncppjof8f9_&met_y=sp_pop_totl&idim=country:JOR&dl=en&hl=en&q=population%20of%20jordan Last updated: Oct 31, 2012. January 9 2013.